

بررسی روابط خاندان سلطنتی زند و خوانین بیرانوند در لرستان از جنگ سیلاخور تا سرکوب محمدخان زند

اسماعیل سپهوند^۱

چکیده

بعد از فرار کریم خان زند از مقابل لشکر آزادخان افغان، خانواده وی نیز فراری و به میان ایل بیرانوند در دشت سیلاخور در لرستان پناهنده شده و کریم خان نیز به دنبال آن‌ها راهی این منطقه شد. سرداران آزادخان افغان به دنبال کریم خان تا سیلاخور آمده بودند. کریم خان دست یاری به سوی عشایر آن سامان، که از نظر نژادی و قومی با وی قرابت داشتند، دراز کرد. لشکر افغان با کریم خان و حامیانش در سال ۱۱۳۱. ش در سیلاخور به هم آویختند. کریم خان و متحدان او شکست خورده و متواری شدند. آنچه در این میان مهم است؛ پناهندگی خانواده کریم خان به یک خانواده سرشناس از ایل بیرانوند در سیلاخور است. بنابر روایات شفاهی و گفته نسابان محلی لرستان؛ این خانواده که به آوارگان زند پناه داد خانواده شمس‌الدین بود که بعد از تثبیت سلطنت، کریم خان به عنوان انعام دختر یا به روایتی خواهرش را به دوست احمد، پسر شمس‌الدین داد. با این وصلت بود که پسر به نام میرزا احمد متولد شد و بعد از آن اعقاب او همواره ادعای نسبی به زندها را داشته و با این عنوان از سرکردگان ایل بیرانوند بودند.

واژه‌های کلیدی: زند، کریم خان، سیلاخور، میرزا احمد، بیرانوند، خاندان سلطنتی زند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه لرستان esy.sepah@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۹/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۲/۱۴



مقدمه

ایل بیرانوند از ایلات بزرگ ساکن لرستان می‌باشد، این ایل از عهد سلطنت زندها با توجه به افزایش جمعیت و قدرت یافتن در منطقه که از عوامل قرابت سران آن با نظام حاکم بود، شهرت خاصی را کسب کرد. محدوده سکونت ایل و طوایف و تیره‌های آن از حدود سیلاخور صفلا تا کبیرکوه در نقاط حساس و راهبردی مانند گردنه‌های پونه، رازان، تنگ زاهدشیر، تنگ شیخون، ماژین و... گسترده است. در عهد قاجار، جسارت و شجاعت سران و افراد ایل و تمرد نسبت به حکومت مرکزی که در غرب کشور به ویژه لرستان شهره خاص و عام می‌باشد. میرزا احمد جد خوانین بیرانوند از جانب پدر از نسل میرزا احمد پسر دوست احمد پسر شمس‌الدین بوده و از جانب مادر از بطن خواهر کریم‌خان زند و یا بنا به روایتی از دختری وی بودند. بعد از میرزا احمد؛ پسرش، زین‌العابدین اول سرکرده ایل بود. تا سقوط سلطنت قاجارها؛ سران ایل از نسل سه پسر زین‌العابدین خان اول به نام‌های زکی خان، مرادخان و علیمحمدخان بودند. با توجه به انتساب رؤسای نخستین بیرانوند به زندها، آن‌ها تابع زندها شده بودند و امتیازات فراوانی مانند ریاست بر ایل و املاک وسیع از منطقه چقلوندی بیرانشهر کنونی (سیلاخور و... را به دست آورده بودند بعد از سقوط زندها، تا مدتی این امتیازات از دست اولاد میرزا احمد گرفته شد، در نتیجه آن‌ها همواره شورش‌هایی علیه قاجارها ترتیب می‌دادند. تا به حال به جز آثار والی زاده معجزی از جمله کتابی تحت عنوان «نام-آوران لرستان» و یک مقاله با عنوان «ایل بیرانوند» و مقاله «روابط حکام لرستان با رؤسای ایل بیرانوند در عصر ناصرالدین‌شاه (۱۲۹۷-۱۲۶۴. ق)» اثر سپهوند و خالقی، که تا حدودی به این روابط بین خوانین بیرانوند و زندها اشاره دارند، اثری که به طور کامل به روابط خوانین بیرانوند با خاندان سلطنتی زند پردازد کار نشده است، بلکه تنها در روایات مورخان و نسب‌شناسان محلی لرستان به ویژه افراد مطلع و آگاه از تاریخ این ایل اشاراتی شده است. این تحقیق به شیوه توصیفی-تحلیلی و با استفاده از روش کتابخانه‌ای و همچنین استفاده از تاریخ روایی و شفاهی بر طبق روایات مورخان و نسب‌شناسان ایل بیرانوند؛ حاج صیدجعفر سپهوند، حبیب‌الله محمدی سپهوند و ماشالله محمدی سپهوند، حاج امیر حمزه شمس و... که تاریخ سیاسی این ایل سینه به سینه به آن‌ها رسیده است صورت گرفته است. هدف از این تحقیق بررسی چگونگی روابط خوانین بیرانوند و خاندان سلطنتی زند و همچنین چگونگی ریاست خاندان میرزا احمد بر ایل بیرانوند از جنگ سیلاخور تا سرکوب شورش محمدخان زند بوده و قصد اثبات روابط نسبی بین خوانین بیرانوند و خاندان زند را طبق منابع تاریخی و تاریخ روایی و شفاهی داشته و در پی پاسخگویی به این است که روابط زندها و خوانین بیرانوند بر چه اساسی بود؟ آیا از نوع سببی یا نسبی بود؟ به نظر می‌رسد دلایلی مبنی بر پناهندگی زندها در چندین مرتبه به سیلاخور، ادعاهای نسب‌شناسان و مورخان محلی و نوادگان میرزا احمد بیرانوند مبنی بر انتساب به خاندان سلطنتی زند، درگیری نوادگان میرزا احمد با قاجارها



بیرانوند با قاجارها و ... دلیل بر ادعای این انتساب و روابط این خاندان برای ریاست ایل بیرانوند با تکیه بر انتساب به خاندان سلطنتی زندیه بود.

کریم خان زند و درگیری با رقبا؛ علیمردان خان بختیاری و آزادخان افغان

خاندان زند متعلق به یکی از قدیمی‌ترین قبایل ایالت عراق عجم بودند که از زمان‌های گذشته در آن ناحیه ساکن شده بودند. (ورهرام، ۱۳۸۵: ۳۷) به نوشته فسایی، زندها ابتدا در سیلاخور می‌زیستند که توسط نادرشاه افشار به دره‌گز تبعید شدند. (فسایی، ۱۳۸۲: ۵۱۰/۱) و این اثر، یعنی فارسنامه ناصری، تنها منبعی است که به این امر اشاره می‌کند. در واقع زندها از طوایف لك فیلی ساکن پیشکوه لرستان بودند. (مرادی مقدم، ۱۳۸۵: ۷۸) در زمان تسلط افغان‌ها بر ایران و تصرف قسمت غربی ایران از طرف ترکان عثمانی، مردم این طایفه مدام به ترکان حمله می‌بردند و آن‌ها را غارت می‌کردند. در زمان پادشاهی نادر، باباخان چاپشلو به تدبیر بر بزرگان این طایفه دست یافت و جمعی از مردان آن‌ها را بی‌خبر کشته و بقیه مردان و زنان و کودکان ایشان را به ایبورد و دره‌گز در خراسان کوچ داد. (گلستانه، ۱۳۵۶، حواشی: ۴۵۱)

بعد از مرگ نادر، تمامی ایلات و طوایفی که او از هر ولایت کوچانیده، در حدود خراسان نشانیده بود، چون مانعی ندیدند کوچیده به اوطان و مساکن خود بازگشتند و به فکر فساد [غارتگری] افتادند و از آن جمله طایفه زندیه بودند. (مینورسکی، ۱۳۸۷: ۱۹۸). ایل زند نیز که به محل نشو و نمای اجدادی خویش یعنی پیری و کمازان برگشته بودند، با استفاده از بحران سیاسی کشور، در بین راه‌ها به قطع طریق و قدرت‌نمایی می‌پرداختند. (شعبانی، ۱۳۸۵: ۱۹-۱۶) در واقع طایفه زند به اتفاق کریم خان و صادق خان به عراق آمدند. علی‌شاه، برادرزاده نادر، فوجی به تعاقب آن‌ها مأمور کرد ولی نتوانستند آسیبی به این طایفه برسانند و پری از اعمال ملایر محل اقامت این طایفه شد. بعد از بازگشت زندیه به مناطق لرستان از همه مشهورتر کریم خان زند بود که زعامت قوم را بر عهده داشت، چنانچه «اگرچه سلسله زندیه همگی صاحب شمشیر بودند، کریم خان را در این صفت اختصاصی بود». (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۱۴۸/۲ و ۱۱۵۱) به قول هرن: «کریم خان ریاست طایفه زند را داشت که یکی از شاخه‌های عشیره لك کرد بود و اکنون داشت در تاریخ ایران موقع مهمی پیدا می‌کرد». (هرن، ۱۳۴۳: ۱۰۶) درباره نسب وی باید گفت که کریم خان پسر ایناق، رئیس طایفه زندیه بود، او در سال ۱۱۲۸. ش به خدمت ابراهیم خان، برادرزاده نادر پیوست و در اداء خدماتی که انجام داد، مورد توجه او قرار گرفت و چندی بعد ابراهیم خان؛ او برادرش، صادق، را به لقب خانی مفتخر نمود. (کروسینسکی، ۱۳۶۹: ۱۰۲)

ایران همواره بعد از افول يك دولت مقتدر میدان ظهور سران عشایر و ستیزه‌جویان و مدعیان بوده است و این قاعده در اثر انقراض دولت نادری نیز تحقق پیدا نمود یعنی عده‌ای از رؤسای ایلات و یاغیان خروج کردند در میان آنان



دو تن مقتدرتر و تواناتر بود یکی علیمردان خان و دیگری کریم خان زند بود. (هرن، ۱۳۴۳: ۱۰۶) در واقع بعد از گذر دولت مستعجل نادری، میدان برای ابراز وجود چندین خان و سرکرده از جمله محمدحسن خان قاجار، کریم خان زند، آزادخان افغان و خوانین بختیاری؛ علیمردان خان و ابوالفتح خان گسترده بود. علیمردان خان که سودای سلطنت در سر داشت، بیشتر از دیگر خوانین به جنب و جوش در آمده بود:

«در سال ۱۱۳۱. ش علیمردان خان بختیاری لشکری جمع آوری کرده، به کرمانشهان راند و مردی مجهول النسب که ادعای پسر شاهسلطان حسین می کرد و خود را شاه سلطان حسین ثانی می خواند، در بغداد به داعیه سلطنت ایران برخاست و میرزا مهدی خان منشی که از سفارت اسلامبول مراجعت به بغداد نموده بود مؤید قول او گشته و او را از بغداد به کرمانشهان آورد و علیمردان خان، شاهسلطان حسین ثانی مجعول را آلت دست خود قرار داد کریم خان با سپاهی متوجه کرمانشهان شده، در صحرای کرمانشهان علیمردان خان را شکست داد و شاه مجعول در این جنگ کشته شد اما علیمردان خان چون از آزادخان افغان غلیجائی که با جمعی افغانه بر قلعه ارومی استیلا یافته و در آنجا سکنی داشت استمداد نموده بود. آزادخان بعد از آنکه علیمردان خان شکست خورده بود با هفت هشت هزار نفر افغان و افشار و غیره به کرمانشهان نزدیک شد». (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۲/ ۱۱۵۲-۱۱۵۱)

آزادخان افغان یکی از سرداران نادر بود که در ایام فطرت بعد از مرگ نادر، در آذربایجان لوای استقلال برافراشته بود. وی بعد از آنکه شاهد درگیری کریم خان و علیمردان خان بود، قصد کمک به علیمردان خان را داشت. در واقع در بهار سال ۱۱۳۱. ش آزادخان در صدد برآمد تا بخت خویش را در ۳۰۰ مایل پایین تر از آذربایجان یعنی نواحی که در قلمرو کریم خان زند بود، بیازماید زیرا کریم خان درگیر نبرد با علیمردان خان بختیاری بود و قلمرو زندیه آماده فروپاشی شده بود. (پری، ۱۳۶۸: ۷۵) آزادخان پس از شکست علیمردان خان از کریم خان، قصد بازگشت داشت که کریم خان راه را بر او بست: «بعد از استماع خبر شکست علیمردان خان خواست مراجعت کند کریم خان از راه غرور سر راه بر او گرفت، آزادخان مصمم جنگ شده لشکر کریم خان را منهزم کرد». (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۲/ ۱۱۵۲) در سال ۱۱۳۱. ش در نزدیکی کرمانشاه بین کریم خان زند و آزادخان افغان جنگ به وقوع پیوست که خان زند به سختی شکست خورد و به کمازان فرار کرد و سرداران و افسران خود را در آنجا باقی گذاشت و خود به اتفاق برادرش، اسکندر خان به اصفهان رفت. (رجبی، ۱۳۵۵: ۵۷)

بعد از شکست از افغانها، سرداران زند به سوی سرزمین خود، قلعه پری گریختند. شیخعلی خان و محمدخان برای دفاع از قلعه بر جای ماندند و کریم خان و صادق خان و اسکندر خان به اصفهان رفتند تا مقدمات دفاع از پایتخت را فراهم کنند. خبر شکست قوای زند قبل از ورود آنها به اصفهان رسید و باعث طغیانهایی از سوی عوامل ناراضی شد. به همین جهت کریم خان به سمت شیراز رفت. آزادخان قوای عقبدار زند را تا مسکن آنها



تعقیب کرد و بلادرنگ برای تصرف قلعه و استحکامات زند در پری به راه افتاد. بعد از چند روز محاصره قلعه، آزادخان تصمیم به فریب سرداران زند نمود و با فرستادن قاضی عسکر از آن‌ها دعوت به مذاکره کرد و سرداران زند که بدون سلاح آمده بودند به همراه ۱۵ تن دیگر از افراد خانواده از جمله مادر کریم‌خان که در قلعه مسکن داشتند به زنجیر کشیده شدند و خزانه و انبارهای قلعه پری به دست آزادخان افتاد. وی زندانیان و غنائم زند را به علم‌خان پسرعمویش سپرد تا با اسکورتی در حدود ۷۰۰ نفر جنگجو به ارومیه کوچ داده شوند. (همان: ۷۷-۷۶) در واقع «آزادخان به ملایر آمده، اهل و عیال کریم‌خان را بعد از محاصره و تصرف پری محبوسا به قلعه ارومی فرستاد». (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۱۵۲/۲)

بعد از رفتن کریم‌خان و برادرش اسکندرخان به طرف اصفهان در سال ۱۱۳۱. ش آزادخان نیز به سوی اصفهان حرکت نموده و این شهر بدون کمترین مقاومتی سقوط کرد. (پری، ۱۳۶۵: ۷۷) بعد از استقرار کریم‌خان در اصفهان که با فتح قمیسه در جنوب اصفهان آزادخان افغان تمام نیروی خود را به همراه سردار خود، فتحعلی‌خان افشار به سوی کریم‌خان گسیل داشت که خان زند را شکست دادند. کریم‌خان بعد از شکست از آزادخان افغان، به طرف خرم‌آباد فراری شد. (نامی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۹-۴۰) آزادخان تا دهکده "گرد" به تعقیب او پرداخت، اما بعد به خاطر بدی راه تصمیم به بازگشت گرفت. و تمایلی به درگیری مجدد با کریم‌خان زند را نداشت اما سرداران او؛ فتحعلی‌خان و شاهرخ‌خان افشار تصمیم گرفتند که خودشان به دنبال کریم‌خان بروند. (رجبی، ۱۳۵۵: ۶۲-۶۱) کریم‌خان تصمیم گرفت از راه چهارمحال و بختیاری به سوی غرب و منطقه لرنشین عقب‌نشینی کند و با ملحق شدن شیخعلی‌خان و محمدخان زند تجدید قوا کرده، به حساب رقیب افغانی خود برسد و به دنبال این تصمیم راه گندمان را به اتفاق در حدود ۳۰ تن سوار و عده‌ای زن و بچه که همراه داشتند، در پیش گرفتند. آزادخان تا دو منزل کریم‌خان را تعقیب کرد و در آنجا از تعقیب او منصرف شده و چنین پنداشت که با راه‌های صعب کوهستانی و جبال سر به فلک کشیده آنجا دنبال کردن کریم‌خان بی‌حاصل است و امکان دارد بختیاری‌ها به یاری او برخیزند و در چنین صورتی برای آن‌ها خالی از خطر نخواهد بود و بنابراین مصلحت نیست آن‌ها را تعقیب نماید. (کشاورز صدر، ۱۳۴۳: ۱۵۵-۱۵۴)

شاهرخ‌خان افغان با گروهی از سپاهیان افغان به تعقیب کریم‌خان پرداختند ولی با مبارزه مصممانه دفاعی خان زند، فراریان نجات یافتند و شاهرخ‌خان در جنگ تن به تن توسط کریم‌خان کشته شد و فتحعلی‌خان افشار بعد از غارت مردم گندمان به اصفهان برگشت. کریم‌خان باقی مانده زمستان آن سال را در کوه‌های لرستان و بختیاری گذراند و به گردآوری سپاه تازه نفسی از بقایای قوای شکست خورده زند و ایلات پشتیانانش پرداخت و مقر حکومتش را در خرم‌آباد که مرکز ایالت لرستان فیلی بود، قرار داد. در خرم‌آباد مردم با او به مهربانی و مهمان‌نوازی رفتار کردند.



(پری، ۱۳۶۵: ۷۹) در قافله اسیران زند که علم‌خان در راه ارومیه بود، سرداران زند توانستند علم‌خان را به قتل رسانده و با جواهرات به بروجرد فرار کنند. (رجبی، ۱۳۵۵: ۵۸-۵۹) فراریان به سمت جنوب و ناحیه بروجرد شتافتند. در طول راه به دسته‌هایی از جنگجویان کرد و لر فیلی که می‌خواستند علیه این اشغالگران تازه افغانی وارد اردوی کریم‌خان شوند، برخورد کردند. کریم‌خان در خرم‌آباد بود که خبر فرار اسرا را شنید و به بروجرد شتافت و در بروجرد آن‌ها را ملاقات کرده و به آن‌ها پیوست. (پری، ۱۳۶۵: ۸۰؛ شعبانی، ۱۳۸۵: ۳۵) آزادخان برای وارد آمدن ضربه نهایی بر کریم‌خان، عبدالله‌خان سردار خویش را به خرم‌آباد اعزام کرد (پری، همان: ۸۱) در خرم‌آباد جمعی از قبایل گُردزبان که کینه و عداوت دیرین با افغان‌ها داشتند، کریم‌خان را با آغوش باز استقبال کردند و آماده کمک به وی شدند. (هدایتی، ۱۳۳۴: ۱۲۹/۱)

طبق اشاره اعتمادالسلطنه «به خرم‌آباد آمد و در این ناحیه جمعی از ایلات توابع کرمانشهان و پشتکوه و صیمره و غیره دور او جمع شدند». (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۱۵۲/۲) نامی اصفهانی هم چنین روایت می‌کند که «جمهور دهاقین آن ولایت در ظل حمایت و سایه عاطفت آن حضرت از تسلط اهل عدوان و اندیشه افغان رستند». (نامی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۴۱-۴۲) نامی اصفهانی باز می‌افزاید: «موکب سعید به قصبه خرم‌آباد رسید از استیلای آزادخان، خانواری [از] ایلات که در اقصی جهات بودند به موکب همایون پیوستند». (همان: ۳۹ و ۴۱) در واقع با کمک طوایفی از خرم‌آباد به کریم‌خان، «سپاهیان زند بر این قوا یورش بردند و آن‌ها را در هم شکستند». (پری، ۱۳۶۵: ۸۱) باید گفت که این نیروی کمکی همان طوایف لک‌زبان؛ ساکن خرم‌آباد از جمله بیرانوندها بودند، که به یاری کریم‌خان زند برخاستند.

جنگ سیلاخور

سیلاخور مخفف سیلاب‌خور بزرگ‌ترین زمین هموار استان لرستان در غرب ایران است که بیش‌ترین مساحت شهرستان‌های بروجرد و دورود را در برمی‌گیرد. بنابر آثار موجود، اقوام مهاجم، هجوم‌های گسترده‌ای به این ناحیه داشته‌اند. سیلاخور به دو بخش سیلاخور بالا (علیا) و سیلاخور پایین (سفلی) تقسیم می‌شود. سیلاخور بالا از جنوب ملایر و شرق نهاوند شروع شده تا حوالی بروجرد ادامه می‌یابد و هم‌اکنون مرکز عمده آن شهر اشترینان است. سیلاخور پایین هم بخش اصلی دشت سیلاخور است که از بروجرد شروع شده و در جهت جنوب شرقی تا دورود پیش می‌رود. این نواحی به دلیل وجود آب فراوان، خاک خوب و زمین هموار از کشاورزی پررونقی برخوردار بوده است. (فراهانی، ۱۳۸۵: ۱۵۳/۱) استرابون نیز درباره آن چنین می‌گوید مراتع مخصوص است در سرتاسر ماد و در فاصله جاده‌ای که ماد را به خزر می‌پیوندد و آنکه ماد را به اقلیم پارس وصل می‌کند (یعنی از بیستون تا اصفهان) قرار دارد و این مناطق شامل مراتع وسیع خاوه، البیشر، هرو، سیلاخور، بربرود، چاپلاق و



فریدن می‌باشد که به صورت خطی به هم پیوسته یکی پس از دیگری در قسمت جنوب ماد قرار دارند. استرابون برای چراگاه‌های منطقه ماد صرفاً اصطلاح هیپوبوتوس را به کار برده است که بعضی عقیده دارند اسب‌های نیشان در آنجا پرورش می‌یافته‌اند. گمان می‌کنم کلمه هیپوبوتوس یونانی شده سیلاخور باشد که در ابتدا میرآخور به معنی مراقب است بوده است و این منطقه وسیع‌ترین و مشهورترین این منطقه است. (راولینسون، ۱۳۵۶: ۱۰۲-۱۰۱)

در ادامه درگیری‌های زندها با نیروهای آزادخان افغان، بعد از جنگ خرم‌آباد قوای زند زمستان را به حالت اختفا گذرانده و در آن شرایط سخت به گردآوری افراد تازه نفس اقدام کردند. در بهار سال ۱۱۳۲. ش آزادخان سپاهی را به فرماندهی فتحعلی‌خان افشار به مقابله کریم‌خان فرستاد. کریم‌خان که آمادگی چنین نبردی را نداشت، به داخل کوهستان‌ها عقب نشست و در دوآب [دورود] از توابع ناحیه سیلاخور که از بروجرد فاصله زیادی ندارد [مستقر شد] (پری، ۱۳۶۵: ۸۱) در این جنگ نیز کریم‌خان و طرفدارانش با لشکر بزرگی از افغان‌ها به سرکردگی آزادخان روبرو شدند:

«آزادخان این‌دفعه لشکری خونخوار و سپاهی افزون از شمار عرض دیده، تدارکات شایسته به اهتمام وکلای دیوان به جهت ایشان سرانجام کرده، فتحعلی‌خان افشار را که در دولت او مدار الیه و مشارالیه، بود با جمعی کثیر از سرکردگان و سرداران ازبک و افغان به مقابله و مقاتله حضرت ظل‌اللهی تعیین و روانه نمود و در موضعی موسوم به «دو آب» من توابع سیلاخور آن دو کوه خارا و دو سد پا برجای در برابر یکدیگر ایستاده، چشم براه انتظار وقت گشادند». (نامی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۴۳-۴۲) این بار نیز در بروجرد عشایر صله و دلفان و خزل و قره‌گوزلو و خدابنده لو از حوالی کرمانشاه به کریم‌خان پیوستند. (رجبی، ۱۳۵۵: ۵۹) کریم‌خان جشن نوروز سال ۱۱۳۲. ش را در سیلاخور برگزار کرد. وصف سیلاخور و این جشن را نامی اصفهانی به زیبایی به تصویر کشیده است:

«محفل عید و بزم جشن سعید در چمن‌های سیلاخور ترتیب و بکاربندی پیشه‌وران صاحب صنعت زیب و زینت یافته، خلاع رنگین و ثياب نگارین برو دوش سران لشکر را تزیین نمود». (نامی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۴۲)

ولی به گفته جان پری، آخرین متحدان کریم‌خان او را یاری ندادند و به طرف منازلشان گریختند. کریم‌خان با مردان جنگی زند دست به نبردی بازدارنده برای دفع دشمن خویش زد تا زنان و بار و بنه از آنجا دور شوند و خود و کمرخان زند به نبرد با افغان‌ها برخاستند کمرخان کشته شد و کریم‌خان بعد از قتل چهار نفر از دشمن با حمله دسته جمعی سپاه دشمن به دستور فتحعلی‌خان رو به رو شد. زندیه به طرف چمچال عقب‌نشینی کردند. دشمن بیشتر به فکر گردآوری اغنام و احشام غارت شده بود تا تعقیب قوای زند. فتحعلی‌خان سه روز بعد به اصفهان برگشت و محمدخان و شیخعلی‌خان زند و گروهشان جداگانه با نفرات بسیار وارد چمچال شدند. (پری، ۱۳۶۵: ۸۱) در واقع کریم‌خان که به سپاه آشفته خود سروسامان داده بود، در سیلاخور بروجرد به مقابله آزادخان افغان



شتافت و با رشادت و شجاعتی که نشان داد، باز هم شکست خورد اما توانست به همراه خانواده خود و برادرش فرار کند ولی لوازم جنگی او به دست خان افغان افتاد. (رجبی، ۱۳۵۵: ۶۰) کریم‌خان زند بعد از آنکه در سیلاخور از آزادخان افغان شکست خورد به سمت کازرون فرار کرد:

«چندین مرحله از شوامخ جبال و مسالك تلال بدین منوال به پایان می‌رسید و فراز و نشیب بسیار به آن هنجار نوردیده می‌گردید، تا خود و متعلقان و عورات و نسوان از اصول بلی‌ات مجموعی از آن بلیه رهائی یافته، از جبال کوه‌کیلویه عبور و به تواضع فهلیان مرور و از آنجا به کازرون شتافتند». (نامی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۴۴-۴۳) در واقع کریم‌خان بعد از شکست از آزادخان در نزدیک شهر دو آبه، نزدیک سیلاخور، موفق شد که افراد و اهل حرم خود را توسط شکرعلی‌خان از میدان نبرد دور کند و خود نیز طی نبرد کوچکی توانست شاهرخ‌خان، سردار دشمن، را به قتل رساند و سالم از صحنه نبرد خارج و به جانب فارس روانه شود. آزادخان که از حضور کریم‌خان در این منطقه آگاه شد با سپاهیان بسیار به آن جانب رهسپار شد. کریم‌خان با محمدعلی‌خان خشتی که بزرگ آن ناحیه بود متحد شده و با کمین در منطقه استراتژیک خشت، موفق شدند شکست سختی بر افغان‌ها وارد سازند. آزادخان بعد از این شکست و رسیدن خبر محاصره قلعه ارومیه توسط محمدحسن‌خان قاجار به آن جانب روی آورد. (ورهرام، ۱۳۸۵: ۴۸-۴۷؛ شعبانی، ۱۳۸۷: ۱۳۲) سیلاخور از مناطقی بود که بیرانوندها در آنجا املاکی داشته و همواره ادعاهای املاک بیشتری نیز می‌نمودند. (دالوند، ۱۳۸۵: ۱۲۹/۱-۱۲۸)

بررسی روابط بیرانوندها با زندها؛ از ظهور کریم‌خان زند تا سرکوب محمدخان زند تاریخ سیاسی و اجتماعی ایل بیرانوند و اخبار و اطلاعات تاریخی درباره این ایل در دوره زندیه و روابط آن‌ها با این سلسله، مبهم و تنها در روایت‌های مورخان محلی و نسب‌شناسان این ایل؛ اشاراتی شده است. از ابتدای دوره قاجار به صورت جسته و گریخته در متون مورخان ابتدای سلسله قاجار مطالبی به این ایل ذکر شده است. از عصر ناصرالدین‌شاه بیشتر مورخانی که به حکام لرستان و ایلات و طوایف لرستان پرداخته‌اند، به ایل بیرانوند اشاره دارند. ریاست این ایل از دوره ناصرالدین‌شاه در بین خوانین آن که منتسب به خاندان شمس‌الدین و از نسل میرزا احمد، نوه شمس‌الدین، بودند، تثبیت شده و در طول سلطنت قاجارها در بین سه خاندان؛ زکی، مراد و علی‌محمد که شاخه‌های خوانین این ایل بودند، دست به دست می‌شد. در این مبحث به ایل بیرانوند و روابط سران و سرکردگان آن با سلسله زندیه، به ویژه خاندان سلطنتی زند می‌پردازیم:

ایل بیرانوند؛ محل سکونت و نژاد: یکی از قدیمی‌ترین و اصیل‌ترین ایلات در لرستان، ایل بیرانوند می‌باشد. طوایفی که در بیرانشهر و روستاهای اطراف آن سکونت دارند همگی به این ایل مشهور هستند. آن‌ها در جلگه هرو بین بروجرد و خرم‌آباد سکونت دارند. (دولتیاری، ۱۳۷۵: ۶۱؛ دویب و دیگران، ۱۳۶۲: ۱۷۹) هرو به معنی رودی که از



جانب خورشید می‌آید. (ستوده، ۱۳۸۸: ۴۱) این دشت نسبتاً وسیع از سمت مشرق به جاده سراسری تهران-خوزستان و از جانب غرب به شمال منطقه الشتر مرتبط می‌باشد و شمال آن را کوه‌های مله‌تخت و پونه که دنبال کوه گرین می‌باشد محدود کرده و از جنوب کوه‌های ریلمه، بلومان، نمکلان، آن را احاطه کرده‌اند. (بیرانوندی، ۱۳۸۷: ۴۲-۴۱) چنانچه احتسابیان و طلائی و دیگران نیز اشاره دارند، بیرانوند که به اسم ناحیه متصرفی خود به هرو نیز معروف است؛ زمستان را در ناحیه بین وفایی رازان زاغه، آبستان، تنگ زاهدشیر، معدن نمک، رباط، تنگ شاه‌جمشیدی، مله تخت، و فصل تابستان در صحرای عباس واقع در پشتکوه به سر می‌برند. (احتسابیان، ۱۳۰۶: ۵۰؛ طلائی و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۷۸)

توضیح آنکه هرو وسیع‌ترین منطقه کوهستانی [در خرم‌آباد] است که در جنوب شرقی بخش کوه‌نشین پیشکوه قرار دارد و از شمال به کوه‌های گرو [گرین] کوچک، گل زرد، اشتر مل، پیر ماهی و آب تاف و از شرق به کوه‌های شاه-نشین و گرو و در جنوب به زردلیه و کوه ازگنه و در غرب به کوه‌های بلومان و ریمله منتهی می‌شود. رودخانه هرو که از کوه‌های ازگنه و زردلیه سرچشمه می‌گیرد، سراسر هرو را آبیاری می‌کند. این منطقه به سه بخش عمده‌ی سر هرو یا زیستگاه قائد رحمت‌ها، هرو میانه یا قلمرو دالوندها و هرو پایین یا هرو باباوالی یا قلمرو بیرانوندها، تقسیم می‌شود. (بهرامی، ۱۳۸۸: ۱۶-۱۵) دولت‌یاری نیز اشاره دارد که، محل و سرزمین این ایل بخش چغلوندی [بیرانشهر] است، که مساحتی حدود ۱۰۸۰ کیلومتر مربع دارد و در شمال شرقی شهر خرم‌آباد واقع شده است. از یک طرف با شهرستان بروجرد و از طرف دیگر با بخش‌های الشتر، زاغه و پاپی هم‌جوار و همسایه است. فاصله چقلوندی تا مرکز استان (خرم‌آباد) ۴۰ کیلومتر است. ایل بیرانوند یکی از قدیمی‌ترین و اصیل‌ترین ایلات و بزرگ‌ترین ایل در لرستان است. طوایفی که در چقلوندی و روستاهای اطراف آن سکونت دارند همگی به این ایل مشهور هستند و اکثراً به زبان لکی تکلم می‌کنند. (دولت‌یاری، ۱۳۷۵: ۶۱) یعنی در محدوده وسیعی از شهرستان درود تا شهرستان الشتر در لرستان زندگی می‌کنند. دولت‌آبادی در زمان جنگ جهانی اول که مدتی در بروجرد بود اشاره دارد، بیرانوندها در زمستان در بروجرد نیز ساکن بوده و در تابستان در دامنه کوهی که در جنوب شهر بروجرد، (کوه‌های منتهی به دشت سیلاخور) واقع است نیز سکني دارند. (دولت‌آبادی، ۱۳۳۰: ۳/۳۰۵) نجم‌الملک در سفرنامه خویش می‌نویسد که بلوک اطراف بروجرد؛ سیلاخور علیا و سیلاخور سفلی می‌باشد. (نجم‌الملک، ۱۳۴۱: ۱۴) بیرانوند از هرو تا سیلاخور ساکن بودند، چنانچه فراهانی نیز اشاره دارد: «محل اصلی زندگی آن‌ها سیلاخور و هرو می‌باشد و از قدیم، املاک آن‌ها در این مکان‌ها بوده است». (فراهانی، ۱۳۸۵: ۷۰/۲)

در مورد نژاد بیرانوندها روایات زیادی در دست است، مورخان و محققان این ایل در مورد کاسی، آریایی یا سامی اتفاق نظر وجود دارد و هر کدام از آن‌ها این ایل را منتسب به یکی از گروه‌های نام برده می‌دانند. (سپهوند، ۱۳۹۴:



۸۷) اما بعضی محققان با توجه به گویش بیرانوندها معمولاً آن‌ها را گُرد می‌دانند. البته محققانی از جمله مابریلی می‌نویسد آن‌ها با کردها خویشاوندی دارند. (مابریلی، ۱۳۶۹: ۳۷) دهخدا آن‌ها را کرد می‌داند: «بیرانوند: [بی‌ن- و] (آخ) یکی از ایلات کرد ایران از طوایف ایل پیشکوه است و تقریباً ۱۰ هزار خانوار و ۶۰۰۰۰ تن سکنه دارد. دارای دو قسمت بیرانوند [مال قباد و] بیرانوند مال اسد [و دشاینان] است. قسمتی از ایل بیرانوند را اخیراً به قم، ساوه و اطراف کاشان برای شهرنشینی کوچ داده‌اند». (دهخدا، ۱۳۳۷: ۴۹۳/۱۱) طبق نظر بیرانوندی، دشت کاسیان (به زبان محلی: کاسیو) مأمن و سکونتگاه ایل بزرگ بیرانوند است و احتمالاً از بازماندگان قوم کاسی در لرستان می‌باشند. (بیراوندی، ۱۳۸۷: ۴۳) البته بزرگان ایل بیرانوند در مورد خاستگاه و نژاد خود نظرهای متفاوتی دارند؛ بعضی شجره خود را به اعراب می‌رسانند، بعضی معتقدند که اصیل‌ترین ایل ایرانی هستند، عده‌ای نیز خود را از نژاد کردهای سوریه و برخی دیگر خود را از بازماندگان کاسی‌ها قدیمی‌ترین قوم ساکن در لرستان می‌دانند. (حنیف، ۱۳۷۷: ۳) غضنفری به‌طورکلی ایل بیرانوند را این‌گونه برمی‌شمارد:

«چغلوندي مرکز ایل بیرانوند است زبان این بخش لکی و مذهبشان شیعه اثني‌عشری است. مردمي سخت‌کوش و جنگاور هستند و کار عمده آن‌ها کشاورزي و دامداري است. ایل بیرانوند در زمستان‌ها قشلاق می‌روند و محل قشلاقتشان تا حسینیه و بر عباس و اطراف اندیمشک می‌باشد». (غضنفری امرایی، ۱۳۹۳: ۱۳۶۱)

طبق گفته مورخان و نسب شناسان بزرگ ایل از جمله صیدجعفر سپهوند جد آن‌ها شخصی به نام هیجالی (هیجاری، هیژالی و حاج‌عالی) از عربستان آمده به دلفان رفته و پس از ازدواج با دختری از آنجا ساکن شده است. به استناد برخی روایات محلی نسب بیرانوندها را به مردی به نام هیجالی یا حجازی یا حاج‌عالی می‌رسانند که همراه یکی از دعوات علوی از عربستان به ایران آمده و در منطقه دلفان در لرستان اقامت گزیده است. داعی علوی دخترش را به هیجالی می‌دهد که ثمره این ازدواج دو پسر بنام‌های بیران (جد بیرانوندها) و باجول بود. بیران و باجول در ارتش ایران خدمت کرده و سیلاخور به آن‌ها واگذار شده است. (والی‌زاده معجزی، ۱۳۴۷: ۳۱۱) البته با توجه به اینکه این شخص بعد از دلفان به منطقه هرو و مناطق اطراف دشت سیلاخور رفته است احتمال بیشتر هیجاری از ساکنان همین منطقه نامبرده بود که آهنگ حج کرده است و بعد از ازدواج در دلفان به محل اولیه زندگی خود بازگشته است، زیرا هیچ شواهدی مبنی عرب بودن هیجاری در دست نیست که بعضی از مورخان و محققان تاریخ محلی بدان اذعان می‌کنند. زیرا هیجاری املاکی در مناطق سکونت ایل بیرانوند داشته و حتی نام فرزندانش (آلاینان و دشاینان) نیز عربی نیست و از طرفی دیگر ریشه‌دار بودن این ایل می‌تواند دلیلی بر بومی بودن آن‌ها باشد. ایرج افشار سیستانی در توضیح روایت ذکر شده از معینی، ضمن آنکه بیرانوندها را ایلی از لر کوچک شمرده از قول منتخب‌التواریخ معینی می‌نویسد که هر قبیله‌ای نامی را به جهتی از جمله گیاهی یا منطقه‌ای یا نام پدر خود



نهادند و «براوند» ظاهراً همان کلمه بیرانوند فعلی است که شاید در آن زمان براوند گفته می‌شد. (افشار سیستانی، ۱۳۶۶: ۳۵۶)

ریاست خاندان میرزا احمد بر ایل بیرانوند: روایات مورخان محلی و نسب‌شناسان به ورود کریم‌خان‌زند به خرم‌آباد و بروجرد و اتحاد طوایف ساکن این دو شهر و نبرد با دشمن [آزادخان افغان] و شکست و فرار کریم‌خان اشاره دارند. همانطور که گذشت، وی بعد از شکست به کازرون گریخت. این مورخان روایت می‌کنند که بعد از این شکست، خانواده کریم‌خان در املاک بیرانوند که در سیلاخور و آن حدود بود؛ سرگردان شدند. سرانجام آن‌ها به یک خانواده از بیرانوند، به نام شمس‌الدین پناهنده شدند. البته طبق روایت دیگر کریم‌خان خود آن‌ها را به شمس‌الدین که در محلی امن بود، سپرد. (طبق روایت نسب‌شناسان ایل بیرانوند؛ صیدجعفر سپهوند، ماشاءالله محمدی سپهوند و حبیب‌الله محمدی سپهوند) چنانچه گلستانه نیز اشاره می‌کند: «کریم‌خان فسخ رفتن شیراز نموده زنان و متعلقان را در مأمونی گذاشته و خود بنا را بر قزاقی گذاشت». (گلستانه، ۱۳۵۶: ۲۸۷) و این مأمون همان خانه شمس‌الدین بیرانوند بوده است. شمس‌الدین مردی نامدار و بزرگ منش بود و با پناهندگان رفتاری بسیار شایسته و خردمندانه داشت و آن‌ها را بسیار ارج نهاد. بعد از پیروزی‌ها و موفقیت‌هایی که خان‌زند داشت و ملک و پادشاهی بر او مسلم شد، به دنبال خانواده خویش روانه شد و آن‌ها را در نزد شمس‌الدین یافت. به نظر می‌رسد پناهندگان از بزرگی و خدمات شمس‌الدین نزد کریم‌خان تعریف و تمجیدها نموده‌اند به همین خاطر شمس‌الدین و خانواده او مورد توجه و محبت کریم‌خان قرار گرفت. طبق روایت مورخان محلی ایل بیرانوند خود همسر کریم‌خان به شمس‌الدین توصیه می‌کند که از وی نژاد بنخواهد نه سکه و یا امتیازات دیگر ... در نتیجه کریم‌خان؛ دختر و یا به روایتی خواهر خود را به دوست احمد پسر شمس‌الدین داد. (طبق روایات صیدجعفر سپهوند و ماشاءالله محمدی سپهوند و حبیب‌الله محمدی سپهوند)

کریم‌خان‌زند بعد از مشاهده و ملاحظه اقدام مهم شمس‌الدین در نگهداری خانواده‌اش، وی را به سرپرستی بیرانوند گماشت. (روایت از مرحوم صیدجعفر سپهوند) از ریاست شمس‌الدین اطلاعاتی در دست نیست. بعد از شمس‌الدین، دوست احمد و میرزا احمدخان به فرمان کریم‌خان به ریاست طایفه بیرانوند نائل شدند. (والی‌زاده-معجزی، ۱۳۸۹: ۴۰۸) تا زمان کریم‌خان‌زند توشمالان (کدخدایان) و رؤسای بیرانوند از تیره "گر" انتخاب می‌شدند. اما کم‌کم خوانین میرزا احمدی یا میرزایی خاندانی زورمند شده و جای آنان را گرفتند. (والی‌زاده معجزی، ۱۳۴۷: ۳۲۱) میرزا احمدخان مردی لایق و سرکرده‌ای توانا از کار درآمد و به کمال شهرت و اقتدار رسید. در زمان وی ایل بیرانوند موقعیت اجتماعی و سیاسی مهمی در سرزمین لرستان کسب کرد. (والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۹: ۴۰۸) در واقع میرزا احمد نخستین فرد از این دودمان بود که به لقب خانی ایل بیرانوند مفتخر شده و او از اولاد



همان شمس‌الدین است که مأمّن خانواده خان زند شده بود. (کاظمی، ۱۳۷۶: ۴۵۸) بعد از میرزا احمدخان؛ پسرش، زین‌العابدین خان اول به مناسبت خویشاوندی با خوانین زندیه، به سرکردگی و ریاست ایل بیرانوند رسید. (والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۹: ۲۰۸) و بعد از این نیز به واسطه این قرابت است که املاک خاندان میرزا احمد افزایش می‌یابد، ساکی بدین امر چنین اشاره دارد که خوانین بیرانوند از نسل میرزا احمد نامی بوده و دارای تیره‌های زکی، علیمحمدی و مرادی هستند و تیره‌های فرعی نیز به اسدخانی، حیدرخانی و ... تقسیم شده‌اند. از بروجرد تا نزدیک خرم‌آباد جزء املاک آن‌هاست. (ساکی، ۱۳۴۳: ۱۵۳)

طبق روایت والی‌زاده معجزی، ایل بیرانوند با سرعت عجیبی رو به افزایش گذاشته به طوری که در عصر نادرشاه او را به وحشت انداخت و مشارالیه از بیم طغیان، آن‌ها را به سمت شیراز کوچانید ولی مجدداً آن‌ها به جای خود بازگشتند. (والی‌زاده معجزی، ۱۳۴۷: ۳۳۸) اما به نظر می‌رسد بعد از روابط فامیلی بین خانواده شمس‌الدین و خاندان زند این مهاجرت به شیراز روی داد. با این قرابت نسبی بود که فرزند دوست احمد، میرزا (یعنی میرزا احمد) نامیده شدند؛ این خان‌زادگان به شیراز سفر کردند تا از بحر تنعم از دربار زند بهره‌مند شوند لذا املاک خود را نیز رها کردند. همراه آنان خانواده‌های دیگری از بیرانوند مانند خانواده کاکعلی از تیره شمس‌الدین و یاسم از تیره گر نیز به شیراز رفتند. میرزا احمد صاحب پنج پسر به نام‌های سلطان محمد، زین‌العابدین اول، ملک احمد، فرضعلی و تیمور و میرزا خان صاحب یک پسر به نام جهانگیر شد. (روایت از صید جعفر سپهوند) البته جان پری اشاره می‌کند که تعدادی از ایل بیرانوند به اطراف شیراز کوچ داده شده‌اند. (پری، ۱۳۵۵: ۳۲۲) چنانچه بعضی محققان از جمله حاج‌علی رزم‌آرا اصل ایل را از شیراز می‌دانند: «ایل بیرانوند [خوانین ایل] بعد از ورود به لرستان ابتدا در ورکوه (پیشکوه) اقامت گزید و سپس به نقاط مجاور و اطراف ورکوه رهسپار شده و به مرور دامنه پونه، کاسیان، باباوالی، تنگ چرخستانه، قلعه رحیم، ملاقربانی، مخطله‌آباد، دامنه کوه گرون و پیرداده را متصرف و سپس این املاک را خریداری کردند. (رزم‌آرا، ۱۳۲۰: ۷۶-۷۵) نیت از این کوچ مشخص نیست به احتمال زیاد یا برای کاهش ایل بیرانوند برای کم کردن نفوذ آن‌ها در لرستان بوده و یا برای حمایت از خاندان زند در شیراز بوده است. با توجه به اشارات مبهم بعضی مورخان و نسابان محلی به نظر می‌رسد که خوانین و سرکردگان ایل بیرانوند یعنی خانواده دوست احمد نیز مدتی در شیراز به سر برده‌اند و با حمله قاجارها به شیراز و سقوط زندها، آن‌ها به لرستان و زادگاه خود باز گشته‌اند.

به نظر می‌رسد در زمان ریاست زین‌العابدین اول بود که سلطنت زندیه سقوط کرد، فترت ایل بیرانوند با سقوط زندیه و قتل عام خوانین آن که در شیراز به سر می‌بردند شروع شد. بعد از حمله قاجارها به شیراز و سقوط زندیه، به نظر می‌رسد که خوانین بیرانوند که از وابستگان آن‌ها که از لرستان به آنجا رفته بودند، نیز در قتل عام زندها بی‌نصیب



نماندند. در واقع این قتل عام نشان از وابستگی نسبی بین خوانین بیرانوند و خاندان سلطنتی زند بود. تنها تیمور که به علت صغر سن جان سالم به در برد و حدود ۱۵ سال در تهران زندانی شد. وی بعد از آزادی، ابتدا به خوزستان رفته و مدتی را در آنجا سپری کرد و در زمانی که ۶۰ ساله شده بود به طرف بروجرد و منطقه مله تخت (منطقه‌ای در بروجرد) آمد. وی زمانی به بروجرد آمد که املاک از دست رفته بود و صاحبان جدید مانند سادات و طوایف دالوند و سگونند، یافته بودند. همراه تیمور؛ برادرزاده‌ها و نوادگان آنها بودند و خود وی تنها یک دختر بنام بانو داشت، از برادران تیمور؛ ملک احمد اولادی نداشت، سلطان محمد صاحب دو پسر به نام‌های محمد عالی و شیرخان شد، فرضعلی تنها دارای یک پسر بنام عزیزخان بود و فقط زین العابدین اول صاحب چهار پسر بنام‌های زکی، مراد، علیمحمد و مهدی بود. (طبق روایت صیدجعفر سپهوند و امیر حمزه شمس) ظهور قاجارها و دستیابی آنها به تاج و تخت پادشاهی در ایران باعث از بین رفتن موقعیت سیاسی خوانین بیرانوند در محل نفوذ خود در املاک هرو و سیلاخور شده و خوانین ایل بیرانوند چون به زندها منسوب بودند با کم لطفی شاهان و حاکمان جدید روبرو شدند. اما طولی نکشید که همین پسران زین العابدین اول در آینده‌ای نه چندان دور بر سرنوشت ایل و املاک بیرانوند مسلط شوند، زیرا به خوانین زند منتسب بوده و مشروعیت سیاسی و اجتماعی لازم را در لرستان دارا بودند. چنانچه به نوشته احتسایان: «انتساب خوانین و متنفذین بیرانوندها به خانواده‌های چهارگانه اولاد اسدخان، اولاد حیدرخان، اولاد بانو و اولاد علی محمدخان می‌باشد. (احتسایان، ۱۳۰۶: ۵۰) البته باید اولاد مرادخان پسر زین العابدین خان اول را نیز افزود. (طبق روایت و نسب‌نامه صیدجعفر سپهوند)

شورش محمدخان زند: در آغاز سلطنت فتحعلی شاه بود که محمدخان زند، پسر زکی خان علیه قاجارها شورش کرد. قیان محمدخان زند آخرین جلوه قدرت زندیه بود. (شمیم، ۱۳۷۲: ۵۷) چنانچه شیرازی هم اشاره دارد: «محمدخان [زند] و رستم خان، برادرزاده‌اش چون خبر این سیاست را محقق آوردند، جان و سر را وداع کردند و روی به محال سیلاخور، که مسکن الوار بیرانوند و باجلان است، بردند [و] از آن جماعت بد عاقبت طلب یاری نموده در قلعه جات ایشان بار ادبار گشودند». (شیرازی، ۱۳۸۰: ۷۹) و این نشان از اتحاد و همبستگی میان زندها و بیرانوندها بود. شمیم اشاره دارد که وی در حدود بروجرد (سیلاخور) قوایی از طوایف لر فراهم آورده بود و با عده‌ای محدود در برابر حملات شدید ۱۵ هزار سپاه قاجار مقاومت ورزید، عاقبت در موقعی که از معرکه روی برتافته بود و عزم بصره داشت در دزفول به دست حاکم آن شهر دستگیر و به امر فتحعلی شاه نایینا و روانه تهران گردید. (شمیم: همان) طبق این دو روایت به نظر بیرانوندها وی را یاری داده‌اند؛ زیرا پناهنده شده شدن در قلاع بیرانوندها طبق روایت شیرازی و قوایی که او را در حدود بروجرد یاری داده‌اند، به نظر همان بیرانوندها بوده‌اند. از برخورد قاجارها با ایل بیرانوند به دلیل پناه دادن به محمدخان زند، گزارشی در دست نیست.



دلایل انتساب خاندان میرزا احمد بیرانوند با خاندان سلطنتی زند

برای یافتن ارتباط نسبی و قومی بین خاندان سلطنتی زند و خاندان شمس‌الدین از طایفه بیرانوند، نیاز به تأمل و یافتن دلایل محکم می‌باشد با توجه به اشارات و روایات مورخان درباری و مورخان محلی برای دست یافتن و اثبات این امر در زیر به دلایلی اشاره می‌شود. در واقع هم در زمان زندیه و هم در زمان شورش بیرانوندها در عهدقاجار و اوایل پهلوی؛ دشت سیلاخور، محل سکونت ایل بیرانوند، انتساب خوانین بیرانوند، خاندان میرزا احمد، روابط زندها و بیرانوندها؛ در منابع تاریخی و روایات سینه به سینه در بین مورخان و نسب‌شناسان ایل بیرانوند، مورد توجه می‌باشد و در ذکر دلایل، می‌توان موارد زیر را مورد توجه قرار داد:

روایات متواتر و اذعان نوادگان میرزا احمد مبنی بر انتساب به زندها: طبق روایت‌های بسیاری از مورخان و نسب‌شناسان در لرستان به ویژه افرادی از ایل بیرانوند؛ خوانین بیرانوند از جانب مادر منتسب به خاندان سلطنتی زندیه هستند. همچنین نوادگان میرزا احمد که امروزه جمعیت بزرگی در بین ایل بیرانوند را تشکیل می‌دهند، همگی خود را منتسب به میرزا احمد می‌دانند.

کوچ خاندان زند از سیلاخور به دره‌گز: همانطور که آمد، زندها ابتدا در سیلاخور می‌زیسته‌اند که توسط نادرشاه افشار در سال ۱۱۴۶. ق به دره‌گز تبعید شده بودند. (فسایی، ۱۳۸۲: ۵۱۰/۱) چنانچه اعتمادالسلطنه نیز بعد از بازگشت زندها از دره‌گز اشاره می‌کند که «و پری از اعمال ملایر محلّ اقامت این طایفه شد». (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۱۴۸/۲ و ۱۱۵۱) نه اینکه پری محل قبل از تبعید آن‌ها توسط نادرشاه بود، بلکه زندها به سرزمین اولیه خود بازگشتند. بنابراین محل زندگی زندها که نزدیک محل زندگی بیرانوندها نیز بود که نشان از روابط قومی و نزدیکی بین این دو ایل می‌باشد.

فرار اسرای زند به بروجرد و سیلاخور: در قافله افغان‌ها که به سمت ارومیه در حرکت بود، بعد از آنکه سرداران زند و خانواده کریم‌خان توسط سپاه افغان‌ها اسیر شده بودند و در حال انتقال به آذربایجان بودند، توانستند بگریزند و به سمت غرب و ناحیه بروجرد در سیلاخور و مناطق اطراف آن شتافتند. در واقع فرار آن‌ها به خاطر تعلق خاطر و داشتن ریشه نسبی و نژادی با اهالی این منطقه بود. (رجبی، ۱۳۵۵: ۷۷-۷۶)

نسب خاندان میرزا احمد به زندها: کریم‌خان زند بعد از مشاهده و ملاحظه اقدام مهم شمس‌الدین در نگهداری خانواده‌اش، وی را به سرپرستی بیرانوند گماشت. دوست احمد و پسرش، میرزا احمدخان نخستین کسانی بودند که به فرمان کریم‌خان زند به ریاست ایل بیرانوند نائل شدند. بعد از آن تا سقوط سلطنت پهلوی، رؤسای بیرانوند همواره از این خاندان بودند. (طبق روایات صیدجعفر سپهوند، ماشالله محمدی‌سپهوند و حبیب‌الله محمدی-سپهوند؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۹: ۴۰۸)



اقامت خوانین بیرانوند در شیراز: با توجه به اشارات بعضی مورخان و نسابان محلی به نظر می‌رسد که خوانین و سرکردگان ایل بیرانوند یعنی خانواده دوست احمد مدتی در شیراز به سر برده‌اند و با حمله قاجارها به شیراز و سقوط زندها، فرزندان میرزا احمد (سلطان محمد، زین العابدین خان اول، ملک احمد، فرضعالی و تیمور) که منتسب به کریم خان زند بودند و در دربار زند در شیراز بسر می‌بردند. چنانچه بعضی محققان از جمله حاجعلی رزم‌آرا اصل سران ایل را از شیراز می‌داند. (رزم‌آرا، ۱۳۲۰: ۵۴-۵۵) در زمان سلطنت زندیه در شیراز بعضی از تیره‌ها و طوایف بیرانوند مانند تیره گر و کاکعلی شمس به شیراز رفتند که بعد از سقوط زندیه، گویا خانوارهایی از این دو تیره از ایل بیرانوند در شیراز ماندند. (طبق روایت از صیدجعفر سپهوند)

قتل عام خوانین بیرانوند توسط قاجارها: بعد از حمله قاجارها به شیراز و سقوط زندیه، به نظر می‌رسد که خوانین بیرانوند که از وابستگان آن‌ها که از لرستان به آنجا رفته بودند، نیز در قتل عام زندها بی‌نصیب نماندند. در واقع این قتل عام نشان از وابستگی نسبی بین خوانین بیرانوند و خاندان سلطنتی زند بود. (طبق روایات صیدجعفر سپهوند، ماشالله محمدی سپهوند و حبیب‌الله محمدی سپهوند) از دلایل دیگر ارتباط بین خاندان زند و ایل بیرانوند، فرار محمدخان زند به سیلاخور به نزد ایل بیرانوند می‌باشد که بعد از سقوط زندها علیه قاجارها شورش کرد، وی که متواری بود و به سیلاخور پناهنده شد. (شیرازی، ۱۳۸۰: ۷۹؛ شمیم، ۱۳۷۲: ۵۷)

ادعای مالکیت بر سیلاخور و دست اندازی به این دشت: در زمان محمدشاه قاجار که در آن هنگام ایل بیرانوند رو به تزاید گذاشته بود و مناطق استقرار آن‌ها از ناحیه هژو به سمت بروجرد و سیلاخور گسترش می‌یافت حسینعلی‌خان که در رأس طایفه مزبور قرار گرفت، برای اینکه سرزمین‌های تازه‌ای جهت کشاورزی و دامپروری به دست آورد، در صدد دست اندازی به املاک و اراضی [که در دست سادات و طایفه باجول بود] حاصل‌خیز دشت سیلاخور برآمد. وی مدعی بود که خاک سیلاخور، مسکن اولیة اجداد او و سایر بیرانوندها بوده و حالا نیز باید به مالکان اولیة خود برگردد. (والی‌زاده معجزی، ۱۳۸۹: ۱۹۲) در اواخر قاجار «خوانین عمده [ایل بیرانوند] مانند غلامعلی‌خان، علیمردان‌خان و شیخ‌علی‌خان ناحیه حاصلخیز سیلاخور را به زور اشغال کرده‌بودند». (بارون دوبد و دیگران: ۱۰۲) زمان شورش حسینعلی‌خان مشخص نیست اما طبق اشارات سپهر و خورموجی، زمان شورش و تاخت و تاز او بر سر مالکان سیلاخور در زمان محمدشاه بود و در واقع از زمان ناصرالدین‌شاه بود که منابع تاریخی به ریاست و شورش این سرکرده پرداخته‌اند. در زمان محمدشاه بود که دامنه شورش بیرانوند برای تصرف املاک و ادعای ریاست سرکرده آن آرام آرام گسترش می‌یافت و مورد توجه حکومت مرکزی قرار گرفت. (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۰۰۰/۳؛ خورموجی، ۱۳۴۴: ۵۶/۲-۵۵) در واقع این شورش برای به دست آوردن امتیاز مالکیتی بود که در زمان زندها به خوانین بیرانوند واگذار شده بود و در زمان قاجارها از آن‌ها پس گرفته شده بود.



در اواخر قاجار؛ فیلیپ اف، از قزاقان اعزامی برای مقابله با خوانین بیرانوند در بروجرد و دشت سیلاخور، جرم سران ایل بیرانوند را تجاوز به بروجرد و تصرف املاک سادات و اخذ غنایم زیاد از مردم را عنوان می‌کند. (خواججه‌نوری، ۱۳۵۷: ۳۵) و این همان ادعای خوانین بیرانوند بر سیلاخور است. (دالوند، ۱۳۸۵: ۱/۱۲۹-۱۲۸) که همواره به دنبال این ادعا با دیگر مالکین درگیر بودند.

منابع

کتاب‌ها:

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۶۷). تاریخ منتظم ناصری، ج ۱، تصحیح اسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- افشار، حسنعلی‌خان (۱۳۸۲). سفرنامه لرستان و خوزستان، تصحیح و پژوهش حمیدرضا دالوند، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- افشار سیستانی، ایرج (۱۳۶۶). مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، ج ۱، تهران: بی‌نا.
- بهرامی، روح‌الله (۱۳۸۸). سلسله والیان لرستان، تهران: حروفیه.
- بیرانوندی، حسین (۱۳۸۷). لرستان در دوران باستان، خرم‌آباد: شاپورخواست.
- پری، جان. ر (۱۳۶۵). کریم‌خان‌زند، ترجمه علیمحمد ساکی، تهران: فراز.
- حنیف، محمد (۱۳۷۷). شناخت ایل بیرانوند، خرم‌آباد: پیغام.
- خواججه‌نوری، ابراهیم (۱۳۵۷). بازیگران عصر طلایی؛ زندگی سپهبد امیراحمدی، تهران: جاویدان، ج ۲.
- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۴۴). حقایق الاخبار ناصری، ج ۲، به تصحیح حسین خدیو جم، تهران: زوار.
- دالوند، حمیدرضا (۱۳۸۵). انقلاب اسلامی در لرستان، ج ۱، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دوبد، بارون و دیگران (۱۳۶۲). دو سفرنامه درباره لرستان، ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی بختیاری، تهران: بابک.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۳۰). حیات یحیی، ج ۳، تهران: کتاب‌فروشی ابن‌سینا.
- دولت‌یاری، روح‌الدین (۱۳۷۵). لرستان سرزمین تاریخ کهن، خرم‌آباد: افلاک.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۳۷). لغت‌نامه، ج ۱۱، زیر نظر محمد معین، تهران: سیروس.
- راولینسون، هنری (۱۳۵۶). سفرنامه راولینسون به لرستان-خوزستان-بختیاری، ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند، خرم‌آباد: امیرکبیر.



- رجبی، پرویز (۱۳۵۵). کریم خان زند و زمان او، تهران: امیرکبیر، چ ۲.
- رزم آرا، حاج علی (۱۳۲۰). جغرافیای نظامی ایران (پیشکوه)، تهران: ستاد بزرگ ارتشداران.
- ساک، علی محمد، (۱۳۴۳). جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان، خرم آباد: کتابفروشی محمدی.
- ستوده، سیدیدالله (۱۳۸۸). شورش لرستان، خرم آباد: شاپورخواست.
- سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷). ناسخ التواریخ، ج ۳، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: اساطیر.
- شعبانی، رضا (۱۳۸۵). کریم خان زند، تهران: دفتر پژوهش های فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۶). تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوره افشاریه و زندیه، تهران: سمت، چ ۸.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۲). ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران: علمی، چ ۴.
- شیرازی، میرزا فضل الله (۱۳۸۰). تاریخ ذوالقرنین، به تحقیق و تصحیح: ناصر افشارفر، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- غضنفری امیرایی، اسفندیار (۱۳۹۳). تاریخ غضنفری، به اهتمام اسعد غضنفری و سید یدالله ستوده، ج ۲، خرم-آباد: شاپورخواست.
- فراهانی، حسن (۱۳۸۵). روزشمار تاریخ معاصر ایران، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
- فسایی، حاج میرزا حسن حسینی (۱۳۸۲). فارسنامه ناصری، به تحقیق و تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر، چ ۳.
- کاظمی، ایرج (۱۳۷۶). مشاهیر لر، خرم آباد: افلاک.
- کروسینسکی، یوداش تادوش (۱۳۶۹). ده سفرنامه، ترجمه مهتاب امیری، تهران: وحید.
- کشاورز صدر، سید محمد علی (۱۳۴۳). عقاب کمازان یا کریم خان زند، بی جا: شرکت سهامی افست.
- گلستانه، ابوالحسن بن محمد امین (۱۳۵۶). مجمل التواریخ؛ شامل وقایع و رویدادهای ۳۵ ساله بعد از مرگ نادرشاه، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران، چ ۳.
- مابریلی، جیمز (۱۳۶۹). عملیات در ایران (جنگ جهانی اول ۱۹-۱۹۱۴)، ترجمه کاوه بیات، تهران: رسا.
- مرادی مقدم، مراد (۱۳۸۵). تاریخ سیاسی اجتماعی کردهای فیلی در عصر والیان پشتکوه (ایلام)، تهران: پرسمان الماس دانش.
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۸۷). ایران در زمان نادرشاه، ترجمه غلامحسین رشیدیاسمی به تحقیق و تصحیح علی-اصغر عبداللهی، تهران: دنیای کتاب، چ ۵.



نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق موسوی (۱۳۶۸). تاریخ گیتی‌گشا، تهران: اقبال، چ ۴.
 نجم‌الملک، حاج عبدالغفار (۱۳۴۱). سفرنامه خوزستان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.

نطنزی، معین‌الدین (۱۳۸۳). منتخب‌التواریخ معینی، به تحقیق و تصحیح پروین استخری، تهران: اساطیر.
 والی‌زاده‌معجزی، محمدرضا (۱۳۸۹). نام‌آوران لرستان، تهران: حروفیه.

ورهرام، غلامرضا (۱۳۸۵). تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر زند، تهران: معین.

هدایتی، هادی (۱۳۳۴). تاریخ زندیه، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.

هرن، پاول (۱۳۴۳). تاریخ مختصر ایران بعد از اسلام، ترجمه رضازاده شفق، تهران: کمیسیون معارف.
 مقاله‌ها:

احتسایبان، احمد (۱۳۰۶). «بیرانوند»، مجله قشون، ش ۲، س ۶، فروردین، صص ۵۴-۵۰.

سپهوند، اسماعیل و مجتبی خالقی (۱۳۹۴). «روابط حکام لرستان با رؤسای ایل بیرانوند در عصر ناصرالدین‌شاه (۱۲۹۷-۱۲۶۴. ق)»، فصلنامه پارسوا، س ۱۴، ش ۱، بهار، صص ۸۴-۶۵.

سپهوند، مصطفی (۱۳۹۴). «ایل بیرانوند»، نژاد، ویژگی‌های جسمانی و رفتاری، محل زندگی و عقاید»، فصلنامه پارسوا، س ۱۴، ش ۲، تابستان، صص ۹۴-۸۷.

شاهین، مهدی، اسماعیل سپهوند و محمدعلی نعمتی (۱۳۹۴). «رویکردی به نسب‌شناسی و روابط آن با تاریخ؛ نمونه موردی: نسب‌شناسان ایل بیرانوند در لرستان»، چهارمین همایش پژوهش‌های نوین در علوم و فناوری، کرمان، ۲۵ اسفند ماه، صص ۱۵-۱.

طلایی، حسن و علی نورالهی و بهمن فیروزمندی شیره‌چین (۱۳۹۳). «قوم‌باستان‌شناسی کوچ‌نشینی و ایل‌راه‌های غرب زاگرس مرکزی»، فصلنامه جامعه‌شناسی تاریخی، دوره ششم، ش ۲، پاییز و زمستان، ۱۹۵-۱۶۳.

والی‌زاده‌معجزی، محمدرضا (۱۳۴۷). «ایل بیرانوند»، سالنامه بهار، خرم‌آباد: چاپخانه دانش، صص ۳۴۰-۲۹۵.

روایت‌ها:

روایات از نسب‌شناسان و مورخان ایل بیرانوند؛ مرحوم حاج صیدجعفر سپهوند، حبیب‌الله محمدی‌سپهوند و ماشالله محمدی‌سپهوند، مرحوم حاج امیر حمزه شمس.